

## نقد تطبیقی کهن‌الگویی سفر دو قهرمان در رمان «وقتی نیچه

### گریست»

راحله عبدالله زاده برزو<sup>۱</sup>

#### چکیده

این مقاله با روش کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از توصیف و تحلیل، به نقد تطبیقی کهن‌الگوی سفر قهرمان در رمان «وقتی نیچه گریست» اثر اروین یالوم می‌پردازد. سفر قهرمانی، الگویی با سه مرحله عزیمت، تشریف و بازگشت دارد. نیچه که برای معالجه پای در سفری بیرونی نهاده، درمان نامیدی پزشکی را برعهده می‌گیرد. گره‌های ذهن برویر به یاری آموزه‌های فلسفی و جسارت خودافشایی، در سفری درونی گشوده می‌شود و از خلسه، بازمی‌گردد. نیچه با پرهیز از رازگویی، در تشریف متوقف مانده‌است. او با مشاهده بهبودی برویر، با خودافشایی گره‌های ذهن خویش را می‌گشاید و به سلامت از تشریف می‌گذرد. برکت‌نهایی سفر برای هر دو قهرمان، پذیرش سرگذشت ناگزیر خویش است. آنان با بخشش، خدایگون شده و با رغبت، برای بازآفرینی زندگی، یکی به میان جمع و دیگری به خلوت خویش بازمی‌گردند. سفر دو قهرمان با کهن‌الگوی سفر مطابقت کامل دارد. فقط توالی مراحل در برخی قسمت‌ها رعایت نشده است.

کلیدواژه‌ها: نقد تطبیقی، «وقتی نیچه گریست»، کهن‌الگو، سفر قهرمانی

## مقدمه

ساختار کلی اسطوره سفر، الگویی کامل برای قهرمان در هر مرحله و مقامی است. هر کس با توجه به این الگوی کلی بشری، باید توانمندی‌های دست‌نخورده خود را شکوفا سازد و با انتقال آن از ناخودآگاه به خودآگاه و بهره‌گیری از آن در خدمت به دیگران، جایگاه خود را بیابد و با کمک آن از دیوارهایی که او را احاطه کرده‌اند، بگذرد و عملکردی منحصر به فرد در طرح جاودانه هستی بر جای بگذارد و به شیوه‌ای ویژه، تاریخ‌ساز شود. پس باید در دنیای واقعی یا عالم خیال، مکانی برای سفر و تولد دوباره یافت. اگر زندگی بدون معنا باشد، ناامیدی گریبان ما را خواهد گرفت و اگر در جست و جوی معنا باشیم، باید در جاده‌ای ناشناخته و نایمن، وارد سفری قهرمانی شویم که نمی‌توان برایش پایانی متصور شد؛ برای ورود به این سفر، نخست باید ایمان بیاوریم که هر فرد در زندگی، رسالتی برای کشف خویشتن دارد و دستیابی به حقیقت وجود خویش، جز در سایه تردید ممکن نیست. برکت و احساس ارزشمند بودن را تنها در مسیر رسیدن به معنای زندگی می‌توان به دست آورد. با هر زخمی که در پیمودن این مسیر پُرگره برداریم، چشمی بر جانمان گشوده خواهد شد که به نگاهمان عمق و معنا می‌بخشد.

## پرسش پژوهش

در هر يك از مراحل سفر دو قهرمان، کهن‌الگوها در هیأت چه افراد یا حوادثی نمودار شده و کدامیک از مراحل اصلی یا فرعی سفر قهرمان از گردونه روایت فرافتاده‌اند؟ آیا توالی رشد کهن‌الگوها در روان قهرمان در سنجش با نظریه کمپبل رعایت شده است یا خیر؟

## پیشینه پژوهش

یونگ، در کتاب انسان و سمبول‌هایش (۱۳۹۲) چهار کهن‌الگوی اصلی را در قالب پرسونا، سایه، آنیما، آنیموس و خود معرفی می‌کند. پس از او، کمپبل در قهرمان هزار چهره (۱۳۹۲)، بر این باور است که سفر قهرمانان اساطیری از پیرنگی واحد پیروی می‌کند که از سه بخش جدایی از دنیا، نفوذ به دل بعضی از سرچشمه‌های قدرت و بازگشتی حیات بخش و شادی آور، تشکیل شده است. او برای این هسته اصلی، اجزای خردتری نیز قایل شده است:

۱. عزیمت (دعوت به آغاز سفر، رد دعوت، امداد غیبی، عبور از نخستین آستان و شکم‌نهنگ).

۲. آیین تشریف (جاده آزمون‌ها، ملاقات با خدایان، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی با پدر، خدایگان، برکت نهایی)

۳. بازگشت.

این سه مرحله سفر قهرمان، به گونه‌ای دقیق با مراحل رشد روانی انسان هم‌تراز هستند. در سال‌های اخیر، اقبال زیادی به نقد روان‌کاوانه از داستان‌های روایی از منظر یونگ و کمپبل شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب ساختار اسطوره‌ای در فیلم‌نامه اشاره کرد. در این اثر، روایت کمپبل از سفر قهرمانان اسطوره‌ای در مشهورترین فیلم‌نامه‌های جهان دیده می‌شود. (وگلر، ۱۳۸۶) مقاله «تحلیل تک اسطوره نزد کمپبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی» (کنگرانی، ۱۳۸۸: ۷۴-۹۱) هم با این نظریه به پیش رفته است. مقاله «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان» (بزرگ بیگدلی - پورابریشم، ۱۳۹۰: ۹-۳۸) نیز تحلیلی از داستان بر اساس نظریه فرآیند فردیت یونگ، عرضه کرده و مقاله «بررسی و تحلیل منظومه مانلی نیمایوشیچ بر اساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل» از نصرالله امامی و دیگران (۱۳۹۴: ۱-۲۰) به تحلیل الگوی سفر قهرمان در این منظومه توجه کرده است. چنین پژوهش‌هایی از الگوی کمپبل و یونگ فاصله گرفته‌اند، حکم منبع را برای پژوهش‌هایی از این دست دارند و پیشینه پژوهشی، به‌شمار نمی‌روند.

محمود رضایی دشت ارژنه، در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل روان‌شناختی رمان «وقتی نیچه گریست» اثر اوین یالوم» (۱۳۹۰) با توجه به نهاد، من، فرامن و لبیدو، به تحلیل این اثر می‌پردازد. در جستجوهای به عمل آمده تا کنون مقاله‌ای درباره نقد کهن‌الگویی این رمان منتشر نشده است.

## روش پژوهش

در پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، پس از گزارش کوتاه رمان، مراحل اصلی و فرعی کهن‌الگویی سفر قهرمان به ترتیب نظریه کمپبل ذکر می‌شوند و پس از توضیحی کوتاه، در ادامه هر مرحله، به تحلیل سفر قهرمانان رمان و کهن‌الگوهایی که بروز کرده‌اند پرداخته می‌شود و با نظریه سنجیده می‌شود. نویسنده بر این باور است که این رمان، روایت‌کننده سفری قهرمانی است که در آن خودآگاه وجود، دنیای ناشناخته درون را درمی‌نوردد و پس از شناخت خویشتن، بازمی‌گردد تا طرحی نو درافکند. در این راه از نقد و نظرهای آگاهان به این نظریه مدد گرفته شده و داوری بر پایه آن دریافت‌ها، استوار شده است.

## گزارش داستان

برویر، پزشکِ متعهد یهودی آزاداندیشی است که بر فراز رفیع‌ترین قلعه زندگی، در سرایشی ای قرار گرفته که تنها سال خوردگی و نقصان را در آن می‌بیند. گرچه معنای زندگی او در باور به آیین یهود و طبابت خلاصه می‌شود، ولی زیر این نقاب سطحی، ناامیدی بر او فرمان می‌راند. ذهنش با اندیشه سالخوردگی و مرگ پر شده است. هجوم افکار بیگانه و احساس از دست رفتن آزادی، سبب بیزاری از زندگی، احساس حقارت و از دست رفتن شجاعت شده است؛ اما او را نه جرأت تغییر و نه یارای ادامه این زندگیست. برویر جسارت اثبات عقیده را در بیمارش، نیچه، می‌بیند و آرزو می‌کند، این ویژگی در درون خودش جوانه بزند. این واکنش، نشان از وجود این ویژگی در سایه سرکوفته او دارد که او آن را به نیچه فرافکنی کرده است. تنها با تابانیدن نور آگاهی به سایه روان، می‌توان به شناخت موهبت‌های مقدسی که هر یک از این صفات منفی یا مثبت به ما می‌دهند، دست یافت.

نیچه، فیلسوفی مسیحی و آزاداندیش است که به پیشنهاد دوستی قدیمی، برای نشان دادن پرونده پزشکی‌اش، به وین می‌رود؛ ولی حاضر به دریافت کمک برویر و بستری شدن در کلینیک نیست. حمله ناگهانی میگرن سبب می‌شود تا ناخودآگاه او فرصت بروز پیدا کند و در حال اغما، از برویر درخواست کمک نماید. پس برویر به عنوان تنها راه نگاه‌داشتن نیچه در وین، وانمود می‌کند که دچار بیماری نومیدی است و توافق می‌کنند که برویر، پزشک جسم نیچه باشد و نیچه، طبیب روان برویر. سرانجام، برویر به یاری آموزه‌های فلسفی و هیپنوتیزم، زندگی زیسته را در زمان حال تجربه می‌کند و منشا ناامیدی او از بین می‌رود. نیچه که خود گرفتاری نومیدی است و در فراسوی درمان برویر، به دنبال راهی برای درمان بیماری خویش می‌گردد، به یاری برویر، بهبود می‌یابد.

## تحلیل داستان بر مبنای نظریه کمپبل

### عزیمت

#### دعوت به آغاز سفر

در نخستین مرحله سفر اسطوره‌ای، پیکی برای ایجاد تنش، وارد زندگی روزمره قهرمان می‌شود. در بسیاری از داستان‌ها، دعوت پیک از طریق رؤیایی باشکوه و رازآلود، از عمق وجود به سطح خودآگاهی می‌رساند. یک‌نواختی زندگی و ترس از پیری، میل به تغییر را به واسطه رؤیایی، در ناخودآگاه برویر بیدار کرده است. برویر آنچه را می‌بیند، نمی‌خواهد؛ ولی نمی‌داند که از زندگی چه می‌خواهد. زمانی هم که آرزوی ضمیرش را می‌شناسد، باز، برای رسیدن بدان، هیچ برنامه‌ای ندارد. رؤیا خواب را از چشمان برویر ربوده است: یکباره زمین زیر پایش ذوب می‌شود، چهل پا سقوط می‌کند و

به دنبال برتا می‌گردد. گستره ذهن برویر چنان آشفته است که او بی‌درنگ برتای بیمارش را پیش چشم می‌آورد و غافل است از آن که «تمام لحظه‌های اضطراب، احساسات دردناک اولین جدایی از مادر را در انسان زنده می‌کند»، (کمپبل، ۱۳۹۲: ۶۱) او از یاد برده است که نام مادر و دخترش نیز برتاست و نمی‌داند که در پی کدامین برتاست و برای چه به دنبال او می‌گردد؟ محافظت از خود یا برای پناه جستن در حمایت او؟ ناگزیری مرگ همه زندگی او را بی‌معنا کرده است. در حقیقت، ذهن آدمی ظرفیت محدودی دارد و توجه ما به عوامل پرت‌کننده حواس، سبب اشغال شدن بخش زیادی از ظرفیت ذهن و پایین آمدن بهره‌وری می‌شود. هجوم افکار وسواس‌گونه برتای بیمار، (او را از مواجهه با نگرانی‌های بسیار دردناک هستی که در صدد جلب توجه او هستند، دور) (یالوم، ۱۳۸۸: ۲۹۹) کرده است. رؤیای فرورفتن در زیر زمین با ناف جهان در ارتباط است. این فضا قهرمان را به سوی قلمروی ناشناخته، سرشار از گنج‌ها و خطرها، فرامی‌خواند. برای آن که برویر چشم و گوش را بر روی ندای پیک نیندد و دعوت او را رد نکند، پیک دیگری در هیأت سالومه، یک‌بار در ونیز و دیگر بار در وین، او را به دیدار با نیچه ترغیب می‌کند تا از سی دیوارهای کسالت‌بار زندگی روزمره، کار سخت و فرهنگ، او را برای کشف خویشتن به سفری درونی فراخواند.

نیچه در هیچ جمعی، جایی برای خود نمی‌یابد. ناخودآگاه او می‌داند که از چه می‌گریزد و چه می‌خواهد؛ ولی خودآگاه او بزرگ‌ترین مانع بر سر راه رسیدن به آن چیزی است که ناخودآگاهش می‌طلبد؛ آسیب‌جای ضمیر او، قدرت طلبی است. دعوت نیچه به آغاز این سفر، به پایمردی لوسالومه و پیشنهاد واگنر برای نشان داده پرونده درمانی‌اش به برویر شکل می‌گیرد.

دو قهرمان داستان، در پی رسیدن به بهشت آرامش هستند. برویر، چیزی از خویش را درون نیچه می‌بیند و حس می‌کند «رویارویی با این مرد عجیب، برایش نوعی رهایی به ارمغان خواهد آورد.» (همان: ۲۶۴-۲۶۵) زیرا هر گاه از آنچه واقعاً هستیم روی برگردانیم یا آن را انکار کنیم، زندگی ما بر ترس از رویارویی با سایه خود استوار خواهد شد و این امر منجر به شناسایی افرادی می‌شود که بیشترین شباهت را با سایه ما دارند.

### رد دعوت

گاهی قهرمان به سبب ترس از غم از دست دادن، از تغییر می‌گریزد و نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از دل‌بستگی‌های خویش دست بردارد؛ پس دعوت پیک بی‌پاسخ می‌ماند. در حالی که ما بخشی از طبیعتی هستیم که در آن، آزمون مرگ و تولد دوباره، جزئی از تکامل آدمی است. در روزمرگی، به مشغولیاتی گذرا روی می‌آوریم؛ اما در وجه هستی‌شناختی، از وجود و فناپذیری زندگی خبردار و برای

ایجاد تغییرات چشمگیر، مشتاق‌تر و آماده‌تر می‌شویم تا با مسؤولیت‌های اصلی انسانی خود دست و پنجه نرم کنیم و زندگی درستی بر مبنای تعهد، ارتباط‌گیری، معنا و کامرانی بسازیم. (یالوم، ۳۸۹: ۳۹)

برویر قبل از ورود نیچه به اتاق مشاوره، فراموش کرده دو کتابی را که سالومه بدو به امانت سپرده است، از روی میز جمع کند. او می‌اندیشد: «نکند ناآگاهانه سعی در برهم زدن این نقشهٔ متهورانه دارم؟» (یالوم، ۱۳۸۸: ۹۴) این رفتار در این مرحله به معنای رد دعوت است. برویر در پذیرفتن درمان نیچه تردید دارد تا آن که سخنان نافذ سالومه، او را بر این دیدار متقاعد می‌کند؛ برویر در مرحلهٔ بعد بدون تردید، همهٔ دلبستگی‌هایش را رها می‌کند و در خلسه، پای به سفری درونی می‌نهد. در مورد نیچه، گرچه در آغاز رد دعوتی دیده نمی‌شود، ولی او پس از عبور از نخستین آستان، هر بار در برابر پیشنهاد بستری در کلینیک، مقاومت می‌کند؛ زیرا معتقد است روش‌های نگهداری و درمانی برویر، همه از قدرت او می‌کاهد و برویر را قوت می‌بخشد. (همان: ۱۷۹) جست و جوی قدرت، همچون ثروت، شهرت، لذت و حمایت از دیگران، از راه‌هایی است که آدمی برای رهایی از اضطراب مرگ بدان چنگ می‌زند. قدرت، نقطهٔ ضعف نیچه است، گرچه غرور مانع از پذیرش کمک دیگران، حتی در اوج نیاز است ولی ناخودآگاه او تردیدی در این کار ندارد و به محض کم شدن قدرت تأثیر خودآگاه، با فرو رفتن به حال اغما، نیاز خود را آشکار می‌کند.

### امداد غیبی

قهرمان پای‌نهادده در راه سفر، با حمایت‌هایی روبه‌رو می‌شود که از او در برابر خطرات مراقبت می‌کنند. حضور سالومه در زندگی نیچه، امدادی غیبی است. او به رغم نپذیرفتن درخواست ازدواج نیچه، برای درمان ناامیدی او پیش‌قدم می‌شود. حملهٔ ناگهانی میگرن، درست پیش از ترک وین، امداد غیبی دیگری است که نیچه را ناگزیر از ماندن و درخواست کمک می‌کند. همچنین آگاهی به موقع صاحب مسافرخانه از حملهٔ میگرن و فراخواندن برویر بر بالین نیچه، امداد غیبی دیگری است. اگر این حمله رخ نمی‌داد، تلاش برویر برای درمان خویش بی‌سرانجام باقی می‌ماند. دیدار با سالومه برای برویر نیز امدادی غیبی است؛ زیرا او برای جبران صدمهٔ برتا به ونیز روی آورده بود و حالا، در حضور سالومه، ذهنش از افکار وسواسی برتا رها می‌شد. همچنین برویر با پیشنهاد سالومه، نخست درمان نیچه را بر عهده گرفت و در میانهٔ کار، به بیماری روحی خویش پی برد و در صدد درمان برآمد.

### عبور از نخستین آستانه

برای این که به استقبال پذیرش و یادگیری یک آموزهٔ نو برویم، باید - مشتاقانه یا به اکراه - دل از کهنه‌ها برکنیم. تنها با عبور از مرزهای عادی زندگی و تجربهٔ رنج جدایی، پرورش استعدادها ممکن می‌شود. رنج، چون مرگ، بخشی ناگسستنی از زندگی است و پاداش آن رسیدن به رشد، بصیرت، قدرت

و خلاقیت است. «شاید هر کدام از ما، جسم گرفته‌ایم و اسرار عشق، تولد و مرگ را تجربه می‌کنیم تا اجازه ورود به مرحله بالاتری از بودن، بیاییم. مرحله‌ای که فرصتی را برای توان مقدس موجود در ناخودآگاه ایجاد می‌کند تا به ابزاری فردی و خاص از تقدسی در جامعه انسانی شکل دهد» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۵۲) و با وحدت با خودآگاه، به آرامش درون برسد و دیگران را نیز در این آرامش شریک کند. (بدون رنج و بدون مرگ، زندگی کامل نخواهد بود.) (فرانکل، ۱۳۶۷: ۴۴)

بیماری نیچه، او را از هر نوع وابستگی رها کرده است. او گمان می‌کند که ترک تدریس، اختیار نکردن همسر، فرزند، خانه و خدمتکار، تلاش برای کاهش فشار روانی بوده؛ ولی «انزوای مطلق، حذف فشار نیست؛ بلکه، خود نوعی فشار است؛ تهایی کسالت می‌آورد.» (یالوم، ۱۳۸۸: ۱۶۷) شهرت فوق‌العاده برویر، نیچه را به سوی وین با آب و هوای آزاردهنده‌اش می‌کشاند. بدین ترتیب با ورود به وین، نیچه از نخستین آستان عبور می‌کند؛ اما عبور برویر از نخستین آستانه کمی دیرتر رخ می‌دهد. سرسختی نیچه در برابر بستری شدن، ذهن برویر را به سمت تظاهر به ناامیدی و استفاده از همکاری دوسویه سوق می‌دهد. گرچه او نقاب پزشکی ناامید را بر چهره زده تا نیچه را به بستری شدن و تکمیل درمان متقاعد کند، ولی خیلی زود درمی‌یابد که نقابی در کار نیست و هر چه هست چهره واقعی اوست. اینجاست که او نیز از نخستین آستان می‌گذرد و آماده رویارویی با آزمون‌ها می‌شود.

تحول قهرمان «در قالب تحقق دو امر مهم شکل می‌گیرد. یکی را بروز صداقت و راستی می‌نامند که قهرمان باید این ویژگی را در خود متجلی سازد و دومی بروز شجاعت است که در این جا لازم است تا قهرمان با نشان دادن این ویژگی، مرحله تحول را تکامل بخشد.» (گورین و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۶۶) تا زمانی که برویر، نیچه را نابینا و فرومایه می‌پندارد، نمی‌تواند نظر او را جلب کند. ولی همین که صریح و صادقانه از او یاری می‌خواهد، نیچه را با خود همراه می‌کند.

### شکم نهنگ

«گذر از آستان جادویی، مرحله انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دوباره متولد می‌شود.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۹۶) در برخی از داستان‌های نمادین، نیرویی ناشناخته قهرمان را می‌بلعد و او به ظاهر می‌میرد. رؤیای سقوط، ورود نمادین برویر به شکم نهنگ و مرگی نمادین است. حضور دو قهرمان در فصل زمستان در کلینیک نیز، حکم حضور در شکم نهنگ را دارد. باغی که کلینیک را احاطه کرده است نیز می‌تواند نمادی از باغ معنوی نفس باشد.

نیچه آزمندانه در پی یافتن دوستی تمام‌عیار است؛ اما هرگز اجازه رازگویی و رازشنوی را به خود و دیگران نداده است. پس از اقامت در کلینیک، او خوابی می‌بیند: همه رفته‌اند. نیچه به دنبال برویر می‌گردد. چراغی روشن می‌کند و به جست و جویی بیهوده در اتاق‌های خالی می‌پردازد و از پله‌ها پایین

می‌رود. «در رؤیایها و افسانه‌ها، سفر در زیر زمین به معنی رسوخ در حوزه عرفان است.» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳: ۵۸۷) پله‌هایی که در رؤیا، نیچه را به سوی زیر زمین هدایت می‌کنند، یادآور هزارتویی است که بر گرد مکان‌های مقدس حفر می‌کردند تا مانع از ورود نامحرمان باشد. تنها، فرد آگاه از نقشه راه و شیوه مراقبت و سلوک، می‌توانست به سلامت از هزارتو بگذرد. نیچه در زیر زمین به اتافی وارد می‌شود که در میانه آن، آتشی از هیزم روشن است و هشت تخته سنگ بلند بر گرد آتش خود را گرم می‌کنند. آتشی که در میان اتاق جلب توجه می‌کند، همان خودآگاهی است که وجود آدمی را گرما می‌بخشد. خالی بودن اتاق‌ها به این معنا است که در هیچ اتافی محفلی برای گردآمدن نیست؛ مگر در نهران خانه زیرین روان که از هزارتوی پلکانی می‌گذرد. گرچه نیچه وانمود می‌کند که تنهایی در گذشته، حال و آینده را پذیرفته است، ولی بخشی از وجود او تشنه بودن با دیگران است. (یالوم، ۱۳۸۸: ۲۲۳) هشت تخته سنگ گرد آتش، می‌تواند بیانگر آرزوی نیچه برای دوستی و گردآمدن در محفل هفت نفری خانواده برویر باشد که با حضور نیچه هشت نفر می‌شوند. «آتش زمینی نشانه خرد، ... و نماد تزکیه و بازایی است.» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۱: ۹-۶۸) تنها دوستان و وابستگان نیچه هشت نفرند: واگنر و همسرش، سالومه و پل، برویر، پتر، مادر و خواهرش. هشت تخته سنگ را می‌توان نمادی از آنان دانست که او آرزو دارد برای گرم شدن از آتش خرد نیچه، گرد وی جمع شوند. هشت تخته سنگ، گرد آتش نشسته‌اند. اگر گردی را به دایره تعبیر کنیم، می‌تواند نمادی از خود و بیانگر تمامیت روان باشد. (یونگ، ۱۳۹۲: ۳۶۷)

## تشریف

### جاده آزمون‌ها.

موانع و آزمون‌هایی که بر سر راه قهرمان قرار می‌گیرند، در حقیقت محکی برای سنجش میزان اشتیاق قهرمان برای رسیدن به پاداش بلندپروازی‌ها و پرداختن بهای موفقیت است. دشوارترین آزمون سفر، رویارویی با مرگی است که تولدی دوباره را در پی دارد. وقتی برویر، آزادی خود را با تصمیماتی که هر یک در موقعیت‌های جبری اجتماعی گرفته شده است، از دست رفته می‌بیند، می‌اندیشد که بیش‌تر انتخاب‌های زندگی را پشت سر نهاده است؛ اما می‌خواهد بداند زندگی بدون خانواده، طبابت و فرهنگ ویتی چگونه می‌شود؟ برای دگرگونی و تسلط بر زندگی، او باید برود تا قادر به انتخاب زندگی خویش باشد. شاید باز هم همان زندگی پیشین را برگزید؛ ولی این بار به انتخاب خویش. او با ترک دلبستگی‌ها، همه آنچه را که روزگاری عزیز می‌داشت، به یکباره از دست می‌دهد. این همان نقطه حساس و آسیب‌زننده است. به همین دلیل کهن‌الگوی جنگجو در روان او فعال می‌شود تا «هر چه که به نظر می‌رسد بقای بدن، خود جوانه زده، اصالت ما و سرانجام مفهوم



حقیقی خویشتن او را به خطر می‌اندازد، قطع کند.» (همان: ۷۰) در این مرحله، قهرمان باید برای بازسازی نقاب، از مسیری ویرانگر عبور کند. اینجاست که کهن‌الگوی جنگجو برای پیشگیری از آسیب‌های احتمالی در سفر حقیقی، سفر در حالت خلسه را پیش پای او می‌نهد.

در مسیر درمان ناامیدی، نیچه از برویر می‌خواهد تا یک آزمون فکری را تجربه کند، خود را از این ساختارهای قراردادی رها سازد و زندگی زیسته را دوباره زندگی کند. بخش نخست آزمون، ترک خانواده، دوستان و حتی بیماران بود و بخش بعدی، به برپایی زندگی جدید اختصاص داشت. او در خلسه، پس از دیدار با برتا و اوا، می‌فهمد که زندگی بدون برویر برای برتا و اوا در جریان است و تنها مردگاند که تغییر نمی‌کنند. پزشک یهودی، یک عمر توجه و ارتباط با زنان را در خویش سرکوب کرده است؛ ولی این حس به محض امکان بروز، خود را آشکار می‌کند و او خود را در بی‌ثبات‌ترین وضعیت روانی نسبت به زنان می‌یابد. در خلسه، برویر درمی‌یابد که چهره این پزشک یهودی وینی ثروتمند سالخورده، حتا برای زنان روسپی هم جذبه‌ای ندارد. پس تصمیم می‌گیرد خود را از قید پوشش و ریش بلندش برهاند. وقتی در خلسه، اندیشه چگونگی معاشرت با زنان به ذهنش خطور می‌کند، می‌فهمد که او عاشق ماتیلده است و هرگز زنی را مانند او نخواهد یافت.

مسیر تشریف برای نیچه با ورود به وین آغاز می‌شود. نخستین آزمون، پذیرش آب و هوای آزاردهنده این شهر و سپس، اقامت در کلینیک لوزون است. گرچه نیچه «بیان هرگونه عاطفه مثبت را به فرمان دادن با قدرت تعبیر می‌کند»؛ (یالوم، ۱۳۸۸: ۱۶۶) ولی حمله ناگهانی میگرن و سپس پیشنهاد همکاری دوسویه، نیچه را وادار به اقامت یک ماهه در لوزون می‌کند. برویر با رازگویی نیچه را تشویق می‌کند تا وی نیز به افشای اسرار درونی پردازد و به کمک اثر شفابخشی آن، از فشار حوادث آزار دهنده گذشته که جسم و روان نیچه را بیمار کرده‌اند، بکاهد. در این آزمون نیچه می‌آموزد که وحشتی در اعتماد به دیگران و رازگویی نیست.

#### دیدار با خدایانو

پس از پیروزی قهرمان در تمامی آزمون‌ها، مرحله یکی شدن قهرمان با ناخودآگاه خویش یا ازدواج جادویی فرا می‌رسد. خدایانو، «معیار تمام زیبایی‌ها، پاسخی به تمام خواسته‌ها و هدفی موهبت‌آور برای تمام قهرمانانی است که به طلب خواسته‌های زمینی یا ماورایی برآمده‌اند.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۱۷) سالومه، همان خدایانو یا زن کاملی است که نیچه، پل و برویر در آرزوی پیوستن به او هستند. به همین دلیل است که «هر چه به زبان این زن جاری می‌شود، بی‌عیب و نقص و عادی‌ترین روش زندگی و تکلم به نظر می‌آید. (یالوم، ۱۳۸۸: ۳۹)

اسب در این رمان، نامی کلیدی است. نیچه زخم بزرگی بر جناغ سینه دارد که حاصل یک حادثه اسب‌دوانی است. همچنین، از سالومه و برتا تصویری مشابه به نمایش گذاشته شده است که هر دو را تازیانه به دست، در حال سوارکاری نشان می‌دهد. تصویر روی جلد کتاب هم دو مرد را با جامگانی سیاه به تصویر می‌کشد که جلوی گاری ایستاده‌اند و سالومه، تازیانه‌ای در دست، داخل گاری زانو زده است. سالومه به هنگام نشان دادن این عکس، ناخودآگاه، نظر برویر را درباره اسب‌های خویش می‌پرسد. از دید روان‌کاوان، اسب نمادی از ناخودآگاه بشری و «نماد نیرو، قدرت خلاق و جوانی است که هم مفهوم جنسی و هم مفهومی معنوی می‌یابد» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۵۳) که «بی‌عقاب و عذابی می‌تواند از درهای راز که خارج از دسترس عقل است، بجهد.» (همان: ۶-۱۳۷) همچنین در داستان‌های پریان، «اسب سیاه را به درشکه ازدواج می‌بستند؛ بدان معنی که اسبهای هوس‌آزاد شده اند.» (همان)

نیچه و سالومه ذهن خود را خواهر و برادر توأمان می‌بینند. چنان که با یک عبارت ناتمام، یا با یک اشاره، سخنان زیادی میان آن دو رد و بدل می‌شود. میان سالومه و نیچه، ازدواجی جسمانی صورت نمی‌گیرد؛ ولی به عکس روال طبیعی، نیچه می‌گوید: که «ذهن من آستن است؛ آستن کتاب‌هایی که در آن نضح گرفته؛ باری که تنها من، قادر به تحمل آنم. گاهی سردردهایم را درد زایش مغزی می‌انگارم.» (یالوم، ۱۳۸۸: ۱۰۶) نه ماه پیش با دیداری، لو سالومه نطفه زرتشت را در شیارهای ذهن نیچه کاشته و حالا نیچه حس می‌کند که به اثر عظیمی جان بخشیده است. این نشانه‌هایی از ازدواج جاویی است. در ازدواج جاویی یکی از طرفین، اغلب زن، می‌میرد و دیگری تبدیل به موجودی کامل می‌شود. تا زمانی که فکر سالومه ذهن نیچه را به خود اشغال کرده، این وحدت صورت نمی‌گیرد. نیچه در خوداقراری، از لحظه مقدس بوسیدن سالومه بر روی دریاچه اُرتا سخن می‌گوید؛ ولی سالومه این ماجرا را به خاطر نمی‌آورد. درست مانند او که به یاد ندارد خود را بر برویر عرضه کرده باشد. مادامی که هر دو قهرمان در دام ترس‌ها و شهوت‌های خود گرفتارند، نمی‌توانند به عشقی جسورانه دست یابند. به همان نسبت که ایگوی خود را آزاد کنند، قدرت پذیرش ترس‌ها و خواسته‌های خود را به دست می‌آورند، آن‌ها را در اختیار می‌گیرند و به کمال می‌رسند. «ظرفیت هر فرد برای بخشش، نشان دهنده ظرفیت او برای رهاسازی ایگو است.» (ریکو: ۱۳۹۵: ۷۵) نیچه با بخشیدن سالومه، ذهن خود را از افکار وسواس‌آمیز او پاک می‌کند و این به معنی یکی شدن با او و آزاد شدن عشق سرکوب شده او است. نکته دیگر آشتگی‌ای است که پس از بروز تنش درون تثلیث غیرروحانی آنها، در روان نیچه و پل رخ می‌دهد؛ به گونه‌ای که آن دو به تحقیر هم روی می‌آورند و نیچه به ناامیدی گرفتار می‌شود. در نمادشناسی اسب آمده است که: «اگر میان آن دو، اسب و اسب‌سوار، برخوردی درگیرد، ممکن است به جنون و مرگ منتهی شود؛ اما اگر توافقی باشد، پیروزمندانه خواهد شد.» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸،

ج ۱: ۱۳۷) و سرانجام تازیانه‌ای که سالومه و برتا با آن توصیف می‌شوند، «نماد قدرت، تنبیه و توبه است. در هنر عیسوی یکی از ابزارهای عزاداری مسیحی و نشانهٔ مریم مجدلیهٔ توبه‌کار است.» (هال، ۱۳۸۷: ۱۲۰-۱۱۹) در تازیانهٔ تصویر روی جلد، دو بند به یک بند اصلی و سپس به دسته‌ای چوبی متصل شده‌اند. تازیانه با سه گره نماد تثلیث است. همان تثلیث غیر روحانی عقیقانه‌ای که سالومه بر آن پای می‌فشارد.

پس از آن که برویر درمان برتا را رها می‌کند، پزشکی دیگر به او دل می‌بازد. برویر که برتا را «ملکهٔ ذهنش» (یالوم، ۱۳۸۸: ۲۶۴) خطاب می‌کند، با مشاهدهٔ شباهت رفتار برتا با دیگر مردان، از بند افکار و سواس‌گونهٔ او رها می‌شود و آمد و شدهای برتا را به ذهن، به امری ارادی تبدیل می‌کند و به جای حسد ورزیدن به پزشک جدید برتا، ذهنش لبریز از شفقت و مرحمت می‌شود. او اهم چیزی از عرضه کردن خویش بر برویر به یاد ندارد. پس برویر می‌فهمد که حسابش را با او نیز تسویه کرده است. با هشیار شدن ایگو و بیرون رفتن افکار و سوسه‌آمیز برتا و او، او می‌تواند به قدرت شفابخشی خویشتن درونی دست یابد. پس از بازگشت از خلسه، تصمیم می‌گیرد با ماتیلده، همسرش، ازدواج کند؛ ولی این بار با ارادهٔ خودش. ماتیلده نیز که حرف‌های او را نمی‌فهمید، گمان می‌کند که برویر شراب نوشیده است. (همان: ۴۰۳) قبل از ازدواج جادویی، شراب نوشیده می‌شود. (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۲۴)

### زن در نقش و سوسه‌گر

سفر برای رسیدن به آزادی از راه تعالی، یکی از رایج‌ترین نمادهای رؤیاگونه است. «بزرگ‌ترین بخش حافظه و فرآیندهای ذهنی ما خارج از حیطهٔ هوشیاری مان قرار دارد. بخش هوشیار ذهن ما، تنها پوستهٔ شفاف است که هستی مان را می‌پوشاند؛ چشم تعلیم‌دیده می‌تواند از ورای آن بنگرد و نیروهای بدوی، غرایز اصلی، ارادهٔ معطوف به قدرت را مشاهده کند.» (یالوم، ۱۳۸۸: ۳۵۴) اما کسی که به این مرحله نرسیده است، باید چشم و گوش را باز کند و به نداها و نشانه‌هایی که هستی در اختیار او قرار می‌دهد، توجه کند. در این مسیر ممکن است زنانی در نقش و سوسه‌گر ظاهر شوند و موقعیتی را فراهم کنند تا قهرمان، سایهٔ پنهان شده در پس نقاب‌های اجتماعی خویش را آشکار کند. مرحله دیدار با سایه، مرحله رویارویی فرد با ویژگی‌های منفی روان است. برای گذر از این مرحله دشوار، او باید دیوهای درون خود را بشناسد و رذیلت‌های اخلاقی خود را اصلاح کند و بکوشد تا با پرورش فضایل اخلاقی، دیو نفس خود را تسلیم نماید. هر مصیبتی در این راه، او را قوت می‌بخشد تا با گذر از این لایه، با آئینا در لایه دیگری از روان ناخودآگاه خود دیدار کند. برای این کار او نخست باید جنبه‌های وحشت‌انگیز وجود را ببیند، در آغوش بگیرد و بپذیرد که این جنبه‌ها نیز به او تعلق دارند؛ زیرا، «سایهٔ ما شخصیت اصلی ما را در بر دارد. سایه ارزش‌مندترین موهبت‌های ما را داراست. در رویارویی با این

ویژگی‌هاست که آزاد می‌شویم تا وجود یک‌پارچه و شکوه‌مند خود، اعم از نیک و بد و تاریک و روشن را تجربه کنیم. با در آغوش گرفتن تمامی شخصیت خود، این امکان را می‌یابیم که اعمالمان را آزادانه در جهان انتخاب کنیم» (فورد، ۱۴: ۱۳۸۰-۱۵) و شجاعت پذیرش مسؤلیت انتخاب‌های زندگی را بیابیم. پذیرش تمام «نیروها مترادف با بیداری همان نیروهاست. سپس خواهیم فهمید که بیش از آن چه تصور می‌کردیم نیرومند هستیم.» (ریکو، ۳۹۵: ۲۰) «برای رسیدن به چنین مرحله‌ای باید از چشم اندازهای روزمره و حتی از زمان و مکان خویش رها شده و از دور به ارزیابی خویش» پردازیم. (یالوم، ۱۳۸۸: ۱۴۷)

برویر به دلیل ناتوانی باورهای مذهبی، علم را برگزیده است؛ ولی حالا که در بلندترین قله‌های علم ایستاده، می‌بیند که علم رنگی به زندگی او نمی‌باشد. زندگی او نیازمند هیجان است. آنچه برویر را اغوا می‌کند، نه برتا؛ بلکه، گریز از چهارچوب‌های تحمیل شده زندگی است. هم‌نامی برتای بیمار با مادر و دختر برویر نشان می‌دهد که برتا با گذشته، حال و آینده او گره خورده است. برویر رؤیای بی‌مرگی در سر ندارد و می‌داند که به زودی مرگ را در آغوش خواهد کشید. وحشت او از یکسانی و پیش‌بینی پذیری زندگی بی است که دیگران حسرت آن را دارند. برویر در آرزوی روحی آزاد است. او در پشت میله‌های زندان وظیفه و ایمان گرفتار آمده است؛ غرایز او نیز تشنه آزادی هستند. او آزادی خویش را با به میراث گرفتن آیین یهود از پدر و با ازدواج جبری با ماتیلده از دست رفته می‌بیند؛ بنابراین باید با رهاسازی خود از قید این ساختارهای قراردادی و رویارویی با بی‌ساختاری، زندگی جدیدی را تجربه کند و دوباره زاده شود.

نکته دیگر اهمیت داشتن نظر نیچه برای برویر است. به همین دلیل هم پس از اعتراف به احساس شرم آورش در حضور نیچه، در خود احساس بی‌زاری می‌کند. او به جای پذیرفتن خویش با همه کاستی‌ها، به دنبال کسب مقبولیت در نزد نیچه است. به جای احساس شرم، برویر باید بیاموزد که خود را همان گونه که هست، بپذیرد و بر دیگران عرضه کند.

خودداری از پذیرش مسؤلیت انتخاب‌های زندگی، سبب انباشته شدن ذهن برویر از افکار وسوسه‌آمیز سه زن شده است. نخست ماتیلده که روزگاری در چشم او، زیباترین زنان عالم بوده و حالا برای او جاذبه زیبایی‌اش را از دست داده است. به ویژه، آن که رقابتی بر سر تصاحب ماتیلده در میان نیست و این مایه حیرت است که برویر هم از رقابت می‌گریزد و هم در پی آن است. (همان: ۳۳۷) گرچه زیبایی و ثروت، هر دو از سرچشمه‌های قدرت به شمار می‌آیند، (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۵۴) و ماتیلده از هر دو بهره دارد، ولی گویی زنی قدرت نفوذ بیش‌تری دارد که علاوه بر زیبایی و ثروت، دلخواه مرد دیگری نیز باشد.

زن دیگر برتاست که به خاطر دل باختن، اشتیاق شدید و برانگیختگی جنسی در لمس او و وقت نسبتاً زیادی که برای درمان او گذاشته، نزد همسرش شرمسار است. این برانگیختگی جنسی، در هذیانی که برتا بر لب آورده که طفل دکتر برویر را در بطن خود دارد، به خوبی بازتاب یافته است. به هنگام واگذاری درمان به پزشکی دیگر، برتا فریاد می‌زد که «تو همیشه تنها مرد من می‌مانی؛ هرگز مرد دیگری به زندگی من راه نمی‌یابد.» (پالوم، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۲۵۵) احساس لذت از شنیدن این جملات و حسادت از بودن برتا در کنار مردی دیگر، رنج برویر را بیشتر می‌کند. تقویت حس دوست داشتن در شرایط رقابت، در علاقه او به برتا به خوبی نشان داده شده است. او با زمین‌گیر کردن برتا، خود را به قدرت حکومت بر قلب یک دختر رسانده است؛ مخالفت ماتیلده با ادامه درمان برتا، سبب هجوم فکری نو در ذهن برویر شده است که ماتیلده را مانع رسیدن به برتا می‌بیند. او که از پیری خود ترسیده است، جوانی از دست رفته خویش را در برتا می‌جوید و به جای حمله به دشمن راستین خود، با همسرش می‌جنگد. نداشتن درک صحیح از منشأ ترس سبب شده تا او خود را در میان بازوان بیماری بیابد که خود، راهی برای نجات خویش نمی‌شناسد.

زن سوم، اوا برگر، پرستار قبلی برویر است که ماتیلده نسبت به او نیز حساسیت ویژه‌ای دارد. گرچه او تنها یک دوست خوب و یک محرم راز است، ولی دوستی آنان، ماتیلده را برمی‌آشوبد. اوا که گمان می‌کند نداشتن رابطه جنسی با ماتیلده، برویر را به شدت در فشار گذاشته، برای رهایی او از تباهی در رابطه با برتا، حاضر می‌شود خود را بر او عرضه کند. حالا، پشیمانی از نپذیرفتن پیشنهاد اوا، مشغله جدید ذهن برویر شده است. «مادامی که جنبه‌ای از زندگی خود را نمی‌پذیریم، افرادی را به زندگی‌مان جلب می‌کنیم که آن جنبه را از خود نشان می‌دهند. هستی پیوسته در تلاش است تا به ما نشان دهد که واقعاً چه کسی هستیم و یاری‌مان کند تا دوباره یکپارچه شویم.» (فوردر، ۱۳۸۰: ۹۳) همین که برویر گمان بُرد چیزی هست که ترس‌های خام و هولناک او را تسکین دهد، دروازه‌های ذهن را برای ورود شهوت باز می‌گذارد و شهوت جا را برای سایر اندیشه‌ها تنگ می‌کند. شهوت نمی‌اندیشد، بلکه طلب می‌کند و به خاطر می‌آورد. حالا ذهن به گردآوری خاطراتی می‌پردازد که شهوت را برایش زنده می‌کند و به جای نگرستن به دوردست‌ها، به معجزاتی چون رفتارهای شهوت‌انگیز می‌اندیشد و وجودش در حقارت خلاصه می‌شود. این گونه، ذهنی که اندیشه‌های بزرگ را در سر می‌پروراند، از زباله پر می‌شود. (پالوم، ۱۳۸۸: ۲۷۶) برویر اعتراف می‌کند که افکار و سواس‌گونه برتا، او را در سطح نگاه داشته است و زمانی باقی نگذاشته که به افکار ژرف‌تر و تیره‌تر بپردازد.

«در فرهنگ منحصرأ پدرسالارانه یهودی و مسیحی، تصویر کهن‌الگویی زن نمودی ندارد؛ ... حاصل آن که از سوئی آنیمای مرد مغفول می‌ماند و از دیگر سو، زن در خصوص گوهر درونی‌اش وضعیتی نامعلوم دارد. نه از چپستی خود آگاهی دارد و نه از آنچه می‌تواند باشد. در چنین شرایطی و برای

تحمل فشارهایی که تمدن بر زن وارد می‌آورد، تنها دو راه پیش رویش گشوده است: پس‌روی تا آستانه نمایش رفتارهای غریزی و ابتدایی و چنگ زدن به آنها که در برتا نمود یافته است؛ یا اختیار مَنیشی از آنیموس و هم‌ذات‌پنداری کامل با آن و جبران عدم اطمینان به گوهر درون با کوشش در ساختن تصویر مردانه از خود.» (فرانس، ۱۳۹۷: ۱۵) ماتیلده در نقش بانوی تمام و کمال منزل ظاهر شده است و این گواهی بر لیاقت‌های اوست. سالومه کوشیده است خود را به مردان مانند کند و از زندگی احساسی خویش گذشته است.

گاهی قدرت به معنی توانایی تسلط بر دیگران است و از دید روان‌شناسان، زیاده‌خواهی آن، نشانه ناتوانی شخص در تحمل تنهایی‌های زندگی است و گرایش به قدرت، تلاشی است برای پر کردن جای خالی چیزی در زندگی. (فروم، ۱۳۷۰: ۱۷۴) «قدرت واقعی از نمود بیرونی و دارایی‌های آدمی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه زمانی بروز می‌کند که آدمی با موهبت‌های اصیل و درونی خویش ارتباط برقرار می‌کند. ثروت حقیقی از زندگی کردن با فضایل ارزشمندی چون بهره‌وری، انضباط فردی، شهامت، صداقت، همدلی، شرافت و قابلیت سپری کردن روزهای عمر به روشی شخصی و نه کورکورانه و به تبع مردم جامعه بیمار» (شارما، ۱۳۹۸: ۸۱) به دست می‌آید. برویر همیشه از تنهایی وحشت دارد و از برتا به سبب آنکه همه تنهایی او را پر کرده، سپاس‌گزار است. تنها راه حفظ آزادی، «شرمسار نبودن از خویش» (یالوم، ۱۳۸۸: ۱۳۴) است؛ اما برویر شرمسار از رفتاری که با برتا و او داشته، در حسرت تجربه آزادی است. او از آن‌جا که برای آزادانه زیستن برنامه‌ای ندارد، پس از آزادی در خلسه، دچار وحشت می‌شود و در صدد تسلیم خویش به دیگری برمی‌آید. پس به دیدار برتا و او می‌شتابد؛ «اگر نتوانیم تنهایی‌مان را در آغوش بکشیم، از دیگری به عنوان سپری در برابر انزوا سود خواهیم جست. تنها زمانی که فرد بتواند همچون شاهینی، بی‌نیاز از حضور دیگری زندگی کند، توانایی عشق ورزیدن خواهد یافت.» (همان: ۴۰۸)

از نظر نیچه، حتا روابط جنسی نیز «نوعی جنگ قدرت محسوب می‌شود. اساس شهوت جنسی، چیرگی کامل بر ذهن و جسم دیگری است. مردی که عشق را گدایی می‌کند، در حقیقت قدرت خویش را به زنی حيله‌گر واگذاشته است که از ضعف خود و قدرت مرد، قدرت خویش را می‌سازد. (همان: ۲۶۸) نیچه پس از مرگ پدر، میان زنانی بی‌روح بالیده و آسیبی عمیق دیده است. به همین سبب همواره از ارتباط با زنان بیم دارد و لذت جسمانی را نهایت پریشانی و سدی میان او و مأموریتش می‌داند. لوسالومه، نیچه را به سوی بلندایی رهنمون می‌شود که تا آن زمان جرأت اکتشافش را در خود ندیده است و به رغم آن که وانمود می‌کند که نیچه را سرنوشت خود می‌داند، ولی با رد کردن درخواست ازدواج نیچه، وی را از خود می‌رانند. او از غلبه شهوت بر نیچه، برای رویاروی کردن نیچه و پل سود می‌جوید و پس از تیره شدن روابط آن دو، به دوستی با پل ادامه می‌دهد. از نظر نیچه، پل و سالومه هر

دو به او خیانت کرده‌اند و وانمود می‌کند که بحران خیانت آن‌ها را پشت سر گذاشته است؛ ولی سالومه همچنان منشأ اشتهیاق و بی‌زاری درون اوست. نیچه، مشتاقانه، در پس درمان برویر، راهی برای درمان خویش می‌جوید.

حساسیت‌های ماتیلده به برتا و او، بین سالومه، الیزابت و مادر نیچه هم دیده می‌شود.

### آشتی با پدر، خدایگان شدن و برکت نهایی

پدر، «نشانه اقتدار به معنای سنتی است.» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۸۰) دلتنگی برویر پس از مرگ پدر، با اعتقاد نیچه به شناخته شدن پس از مرگ منشأ یکسانی دارد: ترس از به فراموشی سپرده شدن پس از مرگ. برویر در رؤیایی پدر را درمانده، ایستاده به دعا دیده که اتفاقی مصیبت‌بار را پیش بینی می‌کند. در این جا، پدر «انعکاسی از من یا ego خود قهرمان است» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۳۶) او، «نشان‌دهنده عقل در تضاد با گرایش‌های غریزی، جهش‌های خودجوش و عدم آگاهی است.» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۸۰) برویر فرزند کشیشی یهودی است و وابستگی بیش از حد وی به آموزه‌های دینی، سبب فرورفتن او در حس گناه و بروز احساساتی دوگانه شده است که از سویی شهوت را پس می‌زند و از سوی دیگر، در جستجوی آن است. برویر باید هیولای دوگانه‌ای را که از ایگوی او سربرآورده است، پشت سر بگذارد و به این باور برسد که خداوند بخشنده است. او با رها کردن خویش از بند نمودهای فرهنگ یهودی، با پدر که «راهبر تشریف به رازهای ناشناخته است»، (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۶۲) به آشتی و یگانگی می‌رسد.

برویرخویشتن را اسیر طرحی مُقدر از زندگی می‌پندارد که رشته سرنوشت او را به خانواده، بیماران، کارکنان و ... گره زده است. نیچه زیستن در زمان حال را بدو می‌آموزد: «تا زنده‌ای، زندگی کن! اگر زندگی‌ات را به کمال دریایی، وحشت مرگ از بین خواهد رفت. وقتی کسی به هنگام زندگی نمی‌کند، نمی‌تواند به هنگام بمیرد.» (یالوم، ۱۳۸۸: ۵-۳۶) او می‌آموزد که باید با سرنوشت ناگزیر درگیر شود، پیشامدهای سرنوشت را اراده کند و به تقدیر ناگزیر خویش، عشق ورزد. (همان: ۴۰۶) برکت نهایی سفر درونی برای برویر، پذیرش این نکته است که راه او برای رسیدن به یک زندگی معنادار، از خانواده، کار و جامعه می‌گذرد.

بسیاری از گره‌های ذهنی تا وقتی که به ضمیر ما تعلق دارند، دارای ارزش هستند. به محض آن که آن را با دیگری در میان می‌گذاریم، شکوه آن در هم می‌شکند. رهاورد سفر نیچه در خاطرات گذشته، آن است که برویر با خطاب او به «دوست عزیزم» از او می‌خواهد تا واژه «نابخشودنی» را از قاموس خود حذف کند. او همیشه در رؤیای یافتن دوستی بوده است که برای دستیابی به آرمانی والاتر به یکدیگر پیوندند. با حضور برویر، این آرزو تحقق می‌یابد. (همان: ۴۳۶)

«خدایگون شدن، موقعیتی الاهی است که قهرمان انسانی پس از گذشتن از آخرین وحشت‌های جهل، به آن می‌رسد.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۵۶) جایگزین شدن حسادت، با بخشش و لبریز شدن از شفقت، از صفاتی که است که دو قهرمان را به خدایگان شبیه می‌کند.

### بازگشت.

پس از دریافت برکتِ نهایی، قهرمان باید با ره‌آورد این سفر به جهان بازگردد. رسالت او در بازگشت، ایجاد تحول در زندگی است. در موارد بسیاری قهرمانان از بازگشت و انجام رسالت خویش، سرباز زده اند؛ شاید بدان سبب که در قابل انتقال بودن پیام به دیگران تردید کرده‌اند. قهرمانی که برای تکمیل سلوک خویش بازمی‌گردد، ارباب دو جهان خواهد شد. هنر او «آزادی عبور و مرور در دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه است؛ آن هم به طوری که قواعد هیچ یک از این دو سو، به دیگری آلوده نشود؛

ولی در عین حال ذهن بتواند یکی را از دریچه دیگری بنگرد.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۲۳۷)

«همه می‌توانند به عظمت برسند، چون همه می‌توانند به بشریت خدمت کنند... برای خدمت رسانی تنها به قلبی پر از رحمت نیاز دارید؛ روحی که از عشق به وجود آمده باشد.» (شارما، ۱۳۹۸: ۶۸) تا وقتی قلب برویر لبریز از عشق نشده است، نمی‌تواند به درمان بیماری نیچه کمک کند. برویر پس از بازگشت از خلسه، در حالی که زندگی با ماتیلده را آزادانه برگزیده است، عشقی بی‌حد و مرز را بدو تثار می‌کند. سپس، با بازگو کردن این تجربه، روح نیچه را نجات می‌بخشد. نیچه آزمندانه در پی رفاقت است؛ بخشودن خویش و دیگران و پذیرفتن دوستی برویر، دو رهاورد این سفر برای نیچه است. پس از خالی شدن ذهن او از فکر سالومه، حالا می‌تواند آزادانه، ماندن در گرمای محفل برویر را برگزیند؛ ولی از آن جا که آسودگی را مایه سنگ شدن و پایان مأموریت خود می‌داند، ماندن در جمع خانواده برویر را نمی‌پذیرد. او تقدیر خویش را جستن حقیقت در فراسوی تنهایی می‌داند و معتقد است که کتاب او، زرتشت، «سرشار از فرزاندگی خواهد بود» (یالوم، ۱۳۸۸: ۴۳۷) شاید او برای همیشه تنها بماند؛ ولی این تنهایی که انتخاب خود اوست، برایش ترسی به همراه نخواهد آورد. نیچه به سوی ایتالیا، آفتاب گرم و هوای ساکن برای دیدار با پیامبری ایرانی به نام زرتشت که خود خالق آن است می‌شتابد و این، آغاز آفرینشی دوباره برای اوست. نکته قابل تأمل آن است که در آزمونِ خلسه، برویر نیز با قطار به سوی ایتالیا می‌رود و آزمون فکری خویش را در آنجا تجربه می‌کند. سرزمین روم، نمادی از غرب و ناخودآگاه روان است.

### نتیجه‌گیری

دو قهرمان رمان در میانهٔ مثلثی گرفتارند که در سه سویهٔ آن زنانی حسود جای دارند. گرفتاری ذهن قهرمانان در افکار غیرارادی و وسواس‌گونهٔ یک زن، سبب بروز ناامیدی می‌شود. آنان برای درمان



نومیدی پای در راه سفری قهرمانی با اهدافی متفاوت می‌گذارند. مراحل سفر دو قهرمان و مطابقت آن با نظریه کمپبل برای مقایسه بهتر در جدول ذیل آمده است.

سفر بیرونی نیچه	سفر درونی برویر در جلسه	مراحل سفر	
		اصلی	فرعی
برهم خوردن تعادل جسمانی از طریق بیماری میگرن و پیشنهاد واکنر برای مراجعه به برویر و نشان دادن پرونده پزشکی	بر هم خوردن تعادل زندگی با رؤیای سقوط چهل پای به زیر زمین، نارضایتی از انتخاب‌های زندگی و احساس ناامیدی.	دعوت به آغاز سفر	
مقاومت در برابر بستری شدن در کلینیک، رد دعوت پس از آغاز سفر رخ داده است.	جمع نکردن ناخودآگاهانه کتابهایی که سالومه از نیچه در اختیار برویر قرارداده از روی میز	رد دعوت	
رایزی سالومه در غیاب نیچه برای گرفتن پذیرش درمان وی از برویر. حمله میگرن قبل از ترک وین، آگاهی به موقع صاحب مسافرخانه از بیماری نیچه و مطلع کردن برویر	دیدار با سالومه در وین و ونیز برای پذیرفتن درمان نیچه (درمان نیچه با سفر درونی برویر به هم گره خورده‌اند. فراهم شدن سفر در جلسه برای کاستن از آسیب‌های احتمالی عزیمت	امداد غیبی	۱
پذیرش سفر به وین و رایزی با برویر در باره وضعیت بیماری	کندن نقاب، شجاعت پذیرش بیماری روحی	عبور از نخستین آستان	
حضور در کلینیک لوزون برای پیگیری درمان دوسویه، رؤیای دیدن آتش و سنگ‌های گرد آن	حضور در کلینیک لوزون برای پیگیری درمان دوسویه. سقوط به زیرزمین در عالم رؤیا نمودهایی از شکم نهنگ است.	شکم نهنگ	
ورود به وین با شرایط آب و هوایی که برای نیچه تشدید کننده بیماری است. پذیرش کمک برویر برای درمان، اعتماد به برویر	برای برویر مرحله عزیمت در مرحله جاده آزمون رخ داده است. ترک خانواده، پیشه پزشکی و بیماران- صداقت در خوداقراری	جاده آزمون-ها	۲
حضور بر روی دریاچه آرتا و بوسیدن سالومه	دیدار با (ماتیلده) و درخواست ازدواجی آگاهانه و به انتخاب خویش که پس از مرحله بازگشت رخ داده است.	دیدار با خدایانو	
حضور سالومه و الیزابت و دشمنی میان آن دو	حضور برتا و اوا در زندگی برویر	زن وسوسه	

		گر	
رهایی از احساس خیانت اطرافیان، اعتماد و پذیرش دوستی	رهایی از قید و بند فرهنگ یهودی و احساس شرمساری از رفتار و افکار خویش	آشتی با پدر	
جایگزین شدن حسادت با بخشش و لبریز شدن از حس شفقت		خدایگان	
پذیرش تنهایی به عنوان سرنوشت گریزناپذیر خویش	پذیرش زندگی در جمع به عنوان سرنوشت گریزناپذیر خویش	برکت نهایی	ب ن ن
بازگشت به جنوب برای آفرینش کتابی که نه ماه پیش با دیدن سالومه در ذهن او نضح گرفته است.	بازگشت به سوی خانواده و ادامه فعالیت پزشکی برای آفرینش دوباره زندگی		

بازگشت بازگشت به سوی خانواده و ادامه فعالیت پزشکی برای آفرینش دوباره زندگی بازگشت به جنوب برای آفرینش کتابی که نه ماه پیش با دیدن سالومه در ذهن او نضح گرفته است.

## منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۴). ماجرای پایان ناپذیر حافظ. تهران: بزدان.
- امامی، نصرالله و دیگران. (۱۳۹۴). «بررسی و تحلیل منظومه مانلی نیمایوشیچ بر اساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل»، فصل‌نامه شعرپژوهی (بوستان ادب)، دوره هفتم، شماره ۴، صص ۲۰-۱.
- بزرگ بیگدلی، سعید و احسان پورابریشم. (۱۳۹۰). «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فرآیند فردیت فروید»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال هفتم، شماره ۲۳، صص ۹-۳۸.
- پیرشن، کارول. اس. (۱۳۹۴). بیداری قهرمان درون، ترجمه فرناز فرود. تهران: کلک آزادگان.
- رضایی دشت ارژنه، محمود. (۱۳۹۰). «تحلیل روانشناختی وقتی نیچه گریست اثر اروین یالوم»، نشریه پژوهش ادبیات معاصر جهان، سال ۱۶، شماره پیاپی ۶۴، صص ۳۶-۲۱.
- ریگو، دیوید. (۱۳۹۵). رقص سایه، ترجمه محمد مهدی کهروبی. تهران: نقد افکار.
- شارما، رامین. (۱۳۹۸). باشگاه پنج صبحی‌ها، ترجمه رضا اسکندری آذر. تهران: نون.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). داستان یک روح. تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و گبران، آلن. (۱۳۸۸). فرهنگ نمادها، جلد ۱ و ۳. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۶۷). انسان در جست و جوی معنی، ترجمه اکبر معارفی. تهران: دانشگاه تهران.
- فروم، اریک. (۱۳۷۰). گریز از آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: مروارید.
- فورد، دبی. (۱۳۸۰). نیمه تاریک وجود، ترجمه فرناز فرود. تهران: حمیدا.
- کمپبل، ژوزف. (۱۳۹۲). قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.
- کنگرانی، منیژه. (۱۳۸۸). «تحلیل تک اسطوره‌سنجی نزد کمبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی»، پژوهش‌نامه فرهنگستان هنر، سال سوم، شماره ۱۴، صص ۷۴-۹۱.
- گورین، ویلفرد؛ و همکاران. راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن‌خواه. (۱۳۷۶). تهران: اطلاعات
- فرانس، ماری لوئیز فون. (۱۳۹۷). زن در قصه‌های پریان، ترجمه ماندانا صدرزاده. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- وگلر، کریستوفر. (۱۳۸۶). ساختار اسطوره‌ای در فیلم‌نامه، ترجمه عباس اکبری. تهران: نیلوفر.
- هال، جیمز. (۱۳۸۷). فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.
- یالوم، اروین دیوید. (۱۳۸۸). وقتی نیچه گریست، ترجمه سبیده حبیب، چاپ هفتم. تهران: کاروان.
- یالوم، اروین دیوید. (۱۳۸۹). خیره به خورشید، ترجمه مهدی غبرایی. مشهد: نیکو نشر.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۲). انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپ نهم. تهران: جامی.